گزارش چرندشکن: بازنگری پنج مزخرف درباره‌ی نوروز

شروین وکیلی

هر سال به هنگام نوروز در هنگامه‌ی جوانه زدن شادمانی در دل مردمان غوغاهایی هم از گوشه و کنار بر می‌خیزد. غوغاهایی که من به واقع به دلیل وجودش پی نبردم، چون نه مبنایی عقلانی و علمی دارد و نه (حساب خائنان به کنار!) انگیزه‌ی کارگزاران و مبلغان‌اش قابل درک است. آنچه مورد اشاره‌ام است، از نظر ساخت گفتمانی محتوای روشن و مستقلی ندارد و نوعی غُرغُر کردن است درباره‌ی هرآنچه مردم از آن شادمان‌اند، و به لکه‌هایی تیره در حاشیه‌ی زمینه‌ای رنگارنگ و روشن روزگار نوروزی

می‌ماند. پیام دوستی نادیده که از این غوغا دل‌آزرده و نادلشاد بود، مرا وا داشت چند سطری در این مورد بنویسم و موضعی که دارم را روشن سازم.

در همه‌ی جوامع کسانی هستند که اختلالی در ادراک یا مرضی در غرض‌هایشان دارند و از شادمانی دیگران غمگین می‌شوند و از لذت دیگری احساس درد می‌کنند. در زمانه‌ی ما برخی از این افراد چنان صدر و ذیل سازمانهایی رسمی را پر کرده‌اند که چشم به دیدن‌شان عادت کرده، و از این رو دیگر عجیب و غریب بودن‌شان چندان به چشم نمی‌آید؛ گویی که دیدگان به نحسیِ حضورشان خو گرفته باشد. شاید به این خاطر است که بازتولید شده‌شان در میان توده‌ی مردم هم عادی و طبیعی می‌نمایند و همواره در گوشه‌ای از زیست‌جهان‌مان به جایی قلاب شده و چسبیده می‌بینیم‌شان. اما نه آن حرام‌دارندگانِ لذت و نه آن خواصِ ناخرسند از شادمانی و نه آن هراسندگان از خردمندی و زیبایی و آزادی مردمان «عادی و طبیعی» هستند و نه این غمزدگانِ تیره‌دل از میان عوام سزاوار آن هستند که در افق زندگی ایرانیان حضوری چنین مزمن پیدا کنند.

به همان شکلی که آن گروه «رسمی» نخست –لابد به خاطر منافعی ناشناخته و موهوم– با آیین‌های شادمانی مردم و یادمانهای تاریخی و سرزندگی هویت ملی دشمنی می‌ورزند، این گروه دوم هم که دستی در کاری و باری در جایی ندارند، شاید بنا به تقلیدی ناسنجیده، شکلی خفیفتر و خودخوارانگارانه‌تر از همان گفتمان را بازتولید می‌کنند. هرچند با زبانی قدری شیک‌تر و مدرن‌تر بیان می‌شود و موضع‌گیری‌ای سیاسی و عقیدتی را نمایش می‌دهد که وارونه‌ی همان زاهدان ریایی می‌نماید، که اما چنین نیست!

پنج گزاره‌ی برخاسته از این گفتمانِ عامیانه‌ی افسرده‌حال و غمزده و شادمانی‌ستیز را که طی روزهای گذشته در گوشه و کنار بازتولید می‌شد در اینجا گرد آورده‌ام، و اینها تنها مشتی است از خروار، و آنهایی که بیان‌شان گواهی استوار است بر نادانی و کم‌سوادی گوینده، گوشزد کردن‌شان هم برای رفع آن کم‌سوادی ضروری است و هم برای درمان پیامدهای اجتماعی‌اش. اینها مزخرف‌هایی هستند که واژگونه‌اش از مستندترین و قاطع‌ترین دانسته‌های ما در علم تاریخ و اسطوره‌شناسی محسوب می‌شود. از مزخرف نامیدن‌شان هم ابایی ندارم، و شما نیز در این مورد بی‌پروا باشید. چون به معنای دقیق کلمه مُزَخرَف هستند، که در لغت (از

بن زخرف یعنی آراستن) یعنی امر پوچ و بی‌ارزشی که همچون چیزی ارزشمند بزک شده و به جای چیزی سودمند به ساده‌لوحی قالب شده باشد.

مزخرف نخست: جشن نوروز رسمی تازه و نو است و پیشینه‌ی تاریخی ندارد.

بدانیم که: نوروز کهنترین آیین زنده‌ی کره‌ی زمین است. قدیمی‌ترین اشاره‌ها به جشن گرفتن روزهای آغازین بهار، و سیزده روز تعطیلی و سیزده به در کردن به گوشه‌ی جنوب غربی ایران زمین و فرهنگ میانرودانی مربوط می‌شود و جشن نوروز که در قدیم در شهر بابل آکیتو نامیده می‌شده از میانه‌ی هزاره‌ی دوم پیش از میلاد به شکلی مستند وجود داشته است. یعنی سه هزار و پانصد سال عمر دارد. رسم عیدی دادن و هدیه‌ی نوروزی دادن در دوران هخامنشیان بی‌شک وجود داشته و هم گواه هرودوت و نویسندگان یونانی را درباره‌اش در دست داریم و هم نگاره‌های تخت جمشید را که احتمالا شکلی رسمی و سیاسی از همین آیین را نشان می‌دهد، و این هم قدمتش به دو هزار و پانصد سال پیش باز می‌گردد. کافی است این آیین‌ها را با دو جشن سال نوی قدیمی دیگری که از نظر قدمت پس از آن قرار می‌گیرند مقایسه کنیم تا بدانیم که پیوستگی تاریخی و دیرینگی این آیین تا چه پایه است. مراسم بهاره‌ی سال نوی چینی (歳首: با قدمت حدود هزار و پانصد سال، که از نوروز وامگیری شده) و سال نوی اروپایی (Chrismas: با قدمت حدود هزار و هفتصد سال که از آیین‌های مهرپرستانه وامگیری شده) هردو از گاهشماری و نمادپردازی‌ای ایرانی دارند و عمرشان کمتر از نیمِ عمر نوروز است. دیگر بگذریم از مراسمی (روزهای شکرگذاری مذهبی، جشن استقلال کشورها، و...) که این روزها بدنه‌ی آیین‌های جمعی در کشورهای دنیا را تشکیل می‌دهد و تقریبا همه‌شان کمتر از سیصد سال عمر دارند.

مزخرف دوم: هفت‌سین رسمی نوظهور و بی‌ریشه است.

بدانیم که: عدد هفت از ابتدای هزاره‌ی اول پیش از میلاد در ایران زمین مقدس بوده و هم در اوستا و هم در تورات و هم در کتیبه‌های میانرودانی و ایلامی اشاره‌های فراوان به آن می‌بینیم. سنت مرتب کردن چیزهای نمادین بر مبنای حرف آغازین‌شان هم از دیرباز در ایران زمین وجود داشته و تا میانه‌ی عصر ساسانی (یعنی هزار و هفتصد سال پیش) به قدری پیچیده شده بوده که ردپای نسخه‌هایی آغازین از اندیشه‌های حروفی و هستی‌شناسی ابجدی را در آثار مزدک و زندنویسان زرتشتی می‌بینیم. هفت سین به همین شکلی که امروز وجود دارد بی‌شک از اوایل دوران قاجار وجود داشته و این به حدود دو قرن پیشتر باز می‌گردد. یعنی تقریبا

همان زمانی که علامت ستاره‌ی داود در اروپا کم کم برای اولین بار به عنوان نماد قوم یهود تثبیت می‌شد، و یک قرن پیشتر از آن که مراسم کنونی روز ولنتاین شکل بگیرد و پختن بوقلمون در شام کریسمس نزد اروپاییان فراگیر شود. بنابراین حساسیت منفی درباره‌ی تبار تاریخی و اصالت این رسم از کسانی که با شوق و ذوق در انتظار فرا رسیدن ولنتاین هستند قدری نامنتظره می‌نماید. البته این نکته درست است که هفت سین در میان آداب و آیین‌های ایرانی بسیار جوان و نوپاست، چون تقریبا همزمان با آیین‌های کشورهای اروپایی شکل گرفته است!

مزخرف سوم: ماهی قرمز سر سفره‌ی عید رسمی نوظهور و بی‌ریشه است و از نظر بوم‌شناختی کاری غیراخلاقی و ویرانگر در حق گونه‌ی مظلوم ماهی قرمز محسوب می‌شود.

بدانیم که: ماهی قرمز یا ماهی طلایی (با نام علمی Carassius auratus) از راسته‌ی کپورماهیان اصولا بومی دریاچه‌ی خوارزم بوده و قدیمی‌ترین بازنمایی‌های هنری آن نیز به هنر سغد و خوارزم و بلخ مربوط می‌شود و سه هزار سال قدمت دارد و از شواهد بر می‌آید که قدیمی‌ترین ماهی اهلی (یعنی پرورشی و غیرخوراکی) بوده باشد. تندیس سیمین این ماهی در ابتدای هزاره‌ی اول پیش از میلاد در ایلام ساخته می‌شده و تندیس زرین ماهی قرمزی که در گنجینه‌ی آمودریا کشف شده و به هنر هخامنشی تعلق دارد، قدیمی‌ترین بازنمایی‌های هنری این گونه‌ی ماهی در تاریخ هستند. همچنین پیوند این ماهی با واپسین ماه سال یعنی برج ماهی هم اهمیت نمادین آن در ایران باستان را نشان می‌دهد. بنابراین بر خلاف آنچه عوام اعتقاد دارند، خاستگاهش چین نبوده و برای نخستین بار حدود هزار و دویست سال پیش و در قرون آغازین هجری از راه ابریشم به چین منتقل شده است. این شایعه‌ها که ماهی قرمز ناقل بیماری‌های خطرناک است هم از نظر علمی نادرست است و برای ساده‌لوحانی برساخته شده که توانایی استفاده از گوگل کردن پرسشهای خود را ندارند. به همین ترتیب این تصور که نگهداری (گونه‌ی پرورشی و وابسته به انسانِ) ماهی قرمز کاری غیراخلاقی است، نزد کسانی که اغلبشان اصرار دارند سبزی‌پلوی شب عیدشان را با (گونه‌ی وحشی و آزاد در طبیعتِ) ماهی سفید بخورند، توضیح‌پذیر نیست. مگر آن که ادامه‌ای از درگیری ایدئولوژیک روسهای سفید تزاری و و روسهای سرخ بلشویک باشد!

مزخرف چهارم: سبزه درست کردن در نوروز کاری عبث و بی‌فایده است و چون مقداری گندم صرف این کار می‌شود به اقتصاد ضرر می‌زند. بهتر است گندمهای مربوط به این کار را بدهیم به فقرا که با آن نان بپزند و بخورند!

بدانیم که: مقدار کل گندمی که برای تولید یک سبد سبزه مورد نیاز است حدود پنجاه گرم است. بنا به آمارِ موجود مقدار دورریز نان در ایران حدود ۳۰٪ است که دست کم ۱۰٪ آن به مصرف کنندگان مربوط می‌شود. یعنی با دورریز هر نان بربری (که پانصد تا هفتصد گرم وزن دارد) می‌شود چهار سبد سبزه سبز کرد. با توجه به این که مصرف سالانه‌ی نان ۹/۳ میلیون تن است، اگر همه‌ی بیست میلیون خانوار ایرانی هم سبد سبزه درست کند وزن کلی گندم به کار گرفته شده در کل کشور هزار تن می‌شود که کمتر از یک ششم دورریز نان کشور در یک روز است! خلاصه گذشته از آن که مخالفان سبزه‌ی نوروزی از نمادپردازی‌ها و استعاره‌ها و زیبایی‌شناسی آیین‌های کهن درک روشنی ندارند، گویا حساب و کتاب هم سرشان نمی‌شود!

مزخرف پنجم: گذاشتن بعضی چیزها (سکه، سیر، سرکه، قرآن!) بر سر سفره‌ی هفت‌سین کار بدی است!

بدانیم که: یک سنت تاریخی به خاطر نمادپردازی‌ها و معناهایی لایه لایه که حمل می‌کند ارجمند و ارزشمند است و این معانی را به شکلی تلویحی در کسانی که هویت مشترک تاریخی‌ای دارند می‌دهد. چیدن سفره‌ی هفت سین از جنس مرتب کردن کالاها در یک سیاهه‌ی خرید روزانه نیست، که سهیم شدن در زنجیره‌ای تاریخی از من‌هاست که هویتی پایدار و استوار را در نسل‌های پیاپی حفظ و نگهبانی کرده‌اند. مردم با تکرار یک سنت فرهنگی خود را به گذشتگان خویش پیوند می‌زنند و بستری برای عضو شدن آیندگان در این جرگه فراهم می‌کنند. نقد و پیرایش و بازسازی و نوسازی این سنت وظیفه‌ایست که بر دوش همه‌ی ما نهاده شده است. اما این کار را نباید با طردِ نابخردانه و رویگردانی ناسنجیده همسان انگاشت.

پس لازم است گوشزد کنم در این بستر گذاشتن سکه بر سر سفره‌ی هفت سین ارتباطی با حمایت از بورژوازی ندارد و قرآن هم کتاب مقدس بخش عمده‌ی مردم ایران زمین برای بخش عمده‌ی هزار سال گذشته بوده است و به این خاطر در سفره‌ی هفت سین و سفره‌ی عقد و بسیاری از سفره‌های دیگر جای گرفته است. این که دیوان حافظ هم در گذر تاریخ جایی برای خود در این سفره باز کرده بسیار معنادار و مهم است و ارج و اهمیت ورجاوند این متن را نشان می‌دهد، بی آن که از ارج قرآن در همسایگی‌اش بکاهد. یعنی این که مردمی امروز از خوانش‌های سیاسی اسلام دلزده شده‌اند دلیلی کافی نیست که قرآن را از سر

سفره‌ی نوروزشان بردارند. اصولا این که در قرن گذشته هر خانوار ایرانی در خانه‌اش کتاب داشته و آن را بر سر سفره‌های آیینی (از جمله هفت‌سین) می‌گذاشته اهمیت دارد و نویسایی مردمان و بافت فرهیخته‌ی سنتی مانند نوروز را نشان می‌دهد. من البته هیچ ایرادی نمی‌بینم که مردم کتابهای مورد علاقه‌ی دیگری که می‌پسندند (خواه شاهنامه باشد و خواه اوستا و تورات و انجیل برای هم‌میهنانی که به کیشی دیگر دلبستگی دارند) را هم بر سر سفره‌شان بگذارند و اصولا اصراری هم ندارم که کسی چیزی را جای مشخصی بگذارد یا نگذارد! اما لازم دیدم گوشزد کنم که افزودن آنچه در اکنون برای شخص دلخواه است، بهانه‌ای مناسب نیست تا آنچه که در گذر هزار سال برای ملتی دلخواه بوده طرد شود.

پی‌نوشت: ایرانیان برای هزاران سال است که نخستین روز بهار را جشن می‌گیرند و دیرینه‌ترین سنت تاریخی، علمی‌ترین نظام گاهشماری و دقیق‌ترین لحظه تحویل سال، و پیچیده‌ترین سیستم نمادپردازی درباره‌ی آیین‌های آغاز سال را در تمدن خود برساخته‌اند. بسیار نامحتمل است که اشموغانی از خود بیگانه امروز بتوانند پیکره‌ای چنین ریشه‌دار از معناها و رمزگان را منقرض سازند، هرچند که –دانسته یا نادانسته– مذبوحانه در این راه تقلا کنند. «چهارشنبه سوری» و «سیزده به در» و «نوروز» را هزار سال است مردم با همین نام می‌شناسند و دو و نیم هزاره است با همین شیوه جشن می‌گیرند و سه و نیم هزاره است که چارچوبش را می‌شناسند و این چیزی نیست که با تغییر اسم به «چهارشنبه‌ی آخر سال» و «روز طبیعت» و «سال نو» دگرگونی یابد. قوم‌گرایان ایران ستیزی که به شکل علاج‌ناپذیری نادان و کم‌هوش‌اند، خودباختگان باخترپرستی که روکشی شیک و مجلسی و اندرونی پوک و پوچ دارند، و بنیادگرایان مذهبی‌ای که از ترسناک‌ترین کابوس‌های خویش مدرن‌تر هستند، بی‌شک در ویرانی این بنای باشکوه دیرینه خواهند کوشید، ولی مگر پیشتر از ایشان مقدونیان و مغولان و بلشویک‌ها و استعمارگران رنگارنگ نکوشیدند؟ امروز بیش از قرنی از تجزیه‌ی سیاسی ایران زمین و تکه تکه شدن‌اش می‌گذرد، اما همچنان سی قوم ایرانی در سی دولتک بازمانده از ایران زمین نوروز را جشن می‌گیرند و هویت مشترک خویش را به یاد می‌آورند، هرقدر که طلبه‌ی طالبان و عضو القاعده و مستفرنگ مدرن در هم‌آوایی تأمل‌برانگیزی ایشان را از این کار بر حذر دارند. چنین شاید و چنان باید که قرنها نوروزها جشن گرفته شود و سفره‌های هفت سین چیده گردد و مردمان ایران زمین جامه نو کنند و به هم عیدی دهند و عید دیدنی کنند و آشتی را بر دشمنی و

مهر را بر کین و شادی را بر غم برگزینند و هستی را در هر نوبهار نو سازند، که این تمرینِ فرشگردسازی و ماهر شدن در قیامت‌آفرینی، رمز بقای تمدن دیرین ایرانی است.